

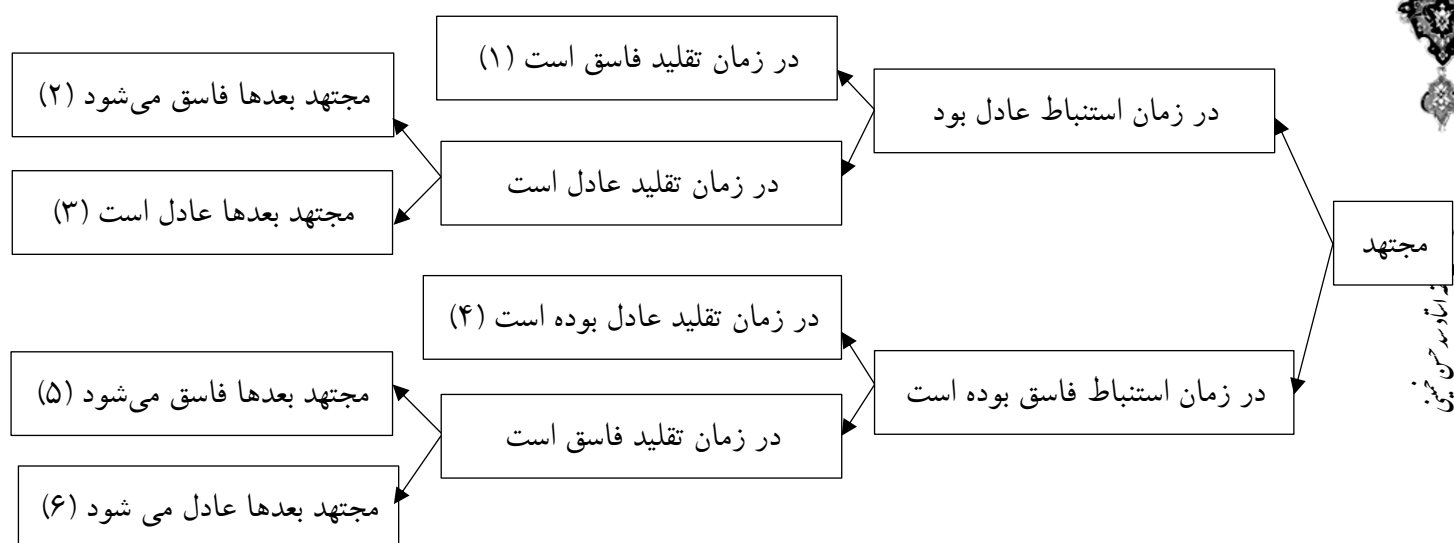
جمع‌بندی شرطیت عدالت و ایمان در مرجع:



۱. چنانکه خواندیم دلیل روشنی بر اشتراط این دو وصف در مرجع وجود ندارد ولی:
۲. می‌توان مدعی شد که برای مکلف، رجوع به غیر عادل و غیر شیعه، حجت نیست چرا که ما ادله جواز تقلید را منحصر به روایات و سیره متشرعه می‌دانیم و این ادله بیش از «رجوع به مؤمن مجتنب از معاصی» را ثابت نمی‌کند. توجه شود که به این بیان، فقیه غیر عادل یا غیر مؤمن، اقتضای حجیت تقلید را ندارد و نه آنکه مانعی از حجیت تقلید از او منع کرده باشد.

تنبیه:

درباره اینکه آیا بقاء عدالت شرط است، می‌توان فروض مختلفی را مطرح کرد:



۱. فروض ۳ و ۵، صورت‌هایی است که تغییری در شرایط مجتهد حاصل نمی‌شود
۲. فرض ۲ در مسئله بقاء بر تقلید میت، مطرح خواهد شد
۳. می‌توان مدعی شمول ادله بر حجیت فرض ۴ شد
۴. و همچنین می‌توان مدعی عدم شمول ادله حجیت نسبت به فرض ۱ شد.
۵. فرض ۶ هم تقلید ابتدایی باطل بوده است و در حکم تقلید ابتدایی از میت است.

مسئله هفدهم: آیا باید مرجع مرد باشد؟

۱. مرحوم سید مجاهد تصریح دارد که:
- «فيه إشكال من عدم إشارة أحد من علماء الأصول إلى كون ذلك شرطاً فيه»^۱
۲. مرحوم حکیم می‌نویسد:

۱. مفاتیح الاصول، ص ۶۱۲



«و ليس عليه دليل ظاهر غير دعوى انصراف إطلاقات الأدلة الى الرجل و اختصاص بعضها به. لكن لو سلم فليس بحيث يصلح رادعا عن بناء العقلاء. و كأنه لذلك أفتى بعض المحققين بجواز تقليد الأنثى و الخنثى.»^۱

۳. نکته‌ای که لازم است قبل از بررسی ادله، مورد توجه باشد آن است که «عدم طرح بحث از اشتراط رجولیت در مرجع، در کلمات قدما» نمی‌تواند ناشی از آن باشد که این مسئله مورد ابتلای آن روزگار نبوده است (و زنی در چنین موقعیتی قرار نداشته است) چرا که این قول به صراحت در میان اهل سنت مطرح بوده است چرا که اهل سنت عایشه را از زمره مفتی‌ها می‌دانستند و این مطلب احتمال غفلت فقها و یا عدم ابتلا را نفی می‌کند

۴. توجه شود که بنا به تصریح بسیاری^۲ بنای عقلا بین زن و مرد از حیث کارشناس بودن فرق نمی‌گذارد. و لذا نمی‌توان از این حیث اشتراک را ثابت کرد. چنانکه عمل و سیره متدینین در مراجعه به صدیقه طاهره (س) و زینب کبری (س)، نیز دال بر جواز رجوع به مجتهد نیست چرا که از منظر شیعیان مراجعه به اهل بیت (ع)، از جنس مراجعه به مفتی و مجتهد و مرجع نبوده است.

ادله اشتراط رجولیت:

❖ ۱. مشهوره ابی خدیجه:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمِ الْجَمَّالِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَ إِيَّاكُمْ أَنْ يَحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنْ انْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ. وَ رَوَاهُ الْكَلِينِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا»^۳

مرحوم خوئی نحوه استدلال به این روایت را چنین برمی‌شمارد:

«لدلالتهای علی اعتبار الرجولية فی باب القضاء، و من المعلوم أن منصب الإفتاء لو لم یکن بأرقی من القضاء، فلا أقل من أنهما متساویان، إذ القضاء أيضاً حکم و إن کان شخصياً و بین اثنين أو جماعة رفعاً للتخاصم، و الفتوى حکم کلی یبتلى به عامة المسلمين فإذا كانت الرجولية معتبرة فی باب القضاء كانت معتبرة فی باب الإفتاء بالأولوية.»^۴

۱. المستمسک، ج ۱، ص ۴۳

۲. ن ک: تفصیل الشریعه، ج ۱، ص ۱۰۳

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳، ح ۳۳۰۸۳

۴. التنقیح، ج ۱، ص ۱۸۷

توضیح:

۱. قاضی باید مرد باشد

۲. مفتی از قاضی بالاتر و یا لااقل مساوی است (چرا که هر دو حکم می‌کنند)

۳. پس به طریق اولی [یا به تساوی] مفتی هم باید مرد باشد.

مرحوم بر این استدلال اشکال کرده است که:



«و یرد علی هذا الوجه: أن أخذ عنوان الرجل فی موضوع الحكم بالرجوع إنما هو من جهة التقابل بأهل الجور و حکامهم حیث منع (علیه السلام) عن التحاکم إلیهم و الغالب المتعارف فی القضاء هو الرجولية، و لا نستعهد قضاؤه النساء و لو فی مورد واحد، فأخذ عنوان الرجولية من باب الغلبة لا من جهة التعبد و حصر القضاة بالرجال، فلا دلالة للحسنة علی أن الرجولية معتبرة فی باب القضاء فضلاً عن الدلالة علیها فی الإفتاء، لو سلمنا أن القضاء و الفتوى من باب واحد. علی أنه لم یقم أى دلیل علی التلازم بینهما لیعتبر فی کل منهما ما اعتبر فی الآخر بوجه.»^۱

توضیح:

۱. اولاً: رجل در روایت در مقابل تقابل بوده است، یعنی روایت می‌گوید: «پیش مردان آنها نروید، بلکه پیش مردان شیعه بروید» در اینجا روایت نمی‌خواهد «مردان» را موضوع قرار دهد بلکه چون اهل ظلم مرد بوده‌اند، در این سو هم مرد لحاظ شده است.^۲

۲. پس در حقیقت «مرد بودن» موضوعیت ندارد و می‌توان از آن الغاء خصوصیت کرد و اینکه در کلام آورده شده است به جهت موضوع سخن بوده است.

۳. یا بگوییم: ذکر رجل به عنوان مصداق انسان است (و خصوصیت ندارد) و اینکه به جای انسان، رجل گفته شده است، به جهت غالب متعارف است.

۴. پس «مرد بودن» موضوعیت ندارد و می‌توان از آن الغاء خصوصیت کرد و اینکه در کلام آورده شده است به جهت غلبه است.

۵. ثانیاً: تلازمی بین باب قضا و باب تقلید وجود ندارد.

مرحوم فاضل بر این مطلب مرحوم خویی حاشیه زده و اشکال اول را رد می‌کند ولی اشکال دوم را پذیرفته است:

«ويمکن الجواب عن الإیراد الأوّل بأنّ ذکر «الرجل» فی مقام إلقاء الضابطة الكلية وإفادة القاعدة العامة ظاهر فی الاختصاص والدخالة، واحتمال كونه أحد المصادیق، أو كون ذكره من باب الغلبة

۱. همان

۲. همان



لا مجال له مع ظهور القيد في الاحتراز، كما هو الأصل في باب القيود المأخوذة في الموضوعات. وبالجمله مع احتمال مدخلية القيد لا وجه لرفع اليد عن الظهور إلّا أن يقوم دليل على العدم، كما في المثال المذكور. وأمّا الإيراد الثاني: فالظاهر وروده؛ فإنّ اعتبار الرجولية في القاضي الذي يرجع إليه المترافعان - ولازمه تحقّق التشافه - لا دلالة فيه على اعتبارها في المرجع الذي لا يكون المهم إلّا آراؤه ونظراته، وربما تكون مجموعة في رسالة منتشرة لا يحتاج المقلّد إلى الرجوع إلى شخصه طيلة حياته، مع أنّ القاضي لا بدّ وأن يكون رجلاً حتى يمكن له حفظ التعادل، ولا يقع متأثراً عن دعوى المدعى أو إنكار المنكر، والنساء بعيدة عن المتانة وعدم التأثير بمراحل، وأين هذا من المرجعية التي لا يعتبر فيها شيء من ذلك»^١

توضیح:

١. اصل در قيود احترازی بودن است و نمی توان به صرف احتمال آن را حمل بر مصداقیت کرد
٢. اما مقام قضاوت مقامی است که در آن نباید متأثر از متحاکمین شد، در حالیکه در مفتی چنین نیست.

^١. تفصیل الشریعة، ج ١، ص ١٠٥